

تأملی فلسفی در علل آغاز جنگ ایران و عراق

قدرت‌الله قربانی^(۱)

مقدمه

بررسی علل و عوامل بروز جنگ یکی از مهم‌ترین موضوعات در مطالعه جنگ‌هاست؛ چرا که با این بررسی، چرایی وقوع جنگ آشکار می‌شود؛ موضوعی که می‌تواند زمینه‌ای برای جلوگیری از جنگ‌های بعدی باشد. علل و عوامل مؤثر در بروز جنگ میان ملت‌ها را می‌توان در حوزه‌های گوناگون اختلافات و تعارضات سیاسی، قدرت‌طلبی و فزون‌خواهی، رقابتهای اقتصادی و درگیریهای مرزی و غیره جست‌وجو کرد.

جنگ ایران و عراق، به منزله یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های قرن بیستم، در اثر فراهم شدن شرایط سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و روانی خاص در سال ۱۳۵۹ رخ داد. در این تحقیق، با فرض امکان مطالعه علمی علل آغاز جنگ ایران و عراق، در صدد هستیم تا تطابق یا عدم تطابق علل آغاز این جنگ را با نظریات فلسفی درباره علل آغاز جنگ‌ها مورد بررسی قرار دهیم. البته، با توجه به این مسئله که علل آغاز جنگ‌ها از دیدگاه‌های تاریخی، جامعه‌شناسی، سیاسی، روانشناسی و فلسفی قابل مطالعه و بررسی است، در این مقاله، ضمن توجه به حوزه‌های دیگر، علل جنگ، تنها از دیدگاه سنتی فلسفی با توجه به جوانب آن بررسی می‌شود. برای انجام این امر، نخست، دیدگاه‌های فلسفی درباره علل آغاز جنگ‌ها را بیان و سپس، علل آغاز جنگ ایران و عراق را بر اساس نظریات مزبور بررسی می‌کنیم.

(۱) کارشناس ارشد رشته فلسفه

با توجه به گستردگی مباحث فلسفی و تعداد زیاد فیلسوفان، چاره‌ای جز گزینش و انتخاب برخی از آنها نیست. در این انتخاب، سعی شده است فیلسوفان برجسته که در مورد جنگ نظریات درخور توجهی دارند، مدنظر قرار گیرند. همچنین، از میان عقاید نزدیک به هم، یکی از نمایندگان برجسته آن طرز تفکر انتخاب و بررسی شود.

ماهیت جنگ

از دیدگاه فلسفی و روانشناسی، جنگ به ماهیت و طبیعت انسان ارتباط پیدا می‌کند؛ بنابراین، می‌توان گفت از دیدگاه فلسفی و روانشناسی، جنگ حالتی است که در آن، طبیعت انسان با بحران و بیماری روبه‌رو می‌شود، یعنی اگر انسان را موجودی دارای بعد مادی و معنوی بدانیم، حالت جنگ، وضعیتی است که در آن، بعد مادی انسان بر بعد معنوی اش غلبه می‌کند، از این رو، در دیدگاه برخی از فلاسفه، هنگامی که بعد مادی انسان بر بعد معنوی او غلبه کند و انسان از مسیر اصلی انسانیت خارج شود، جنگ به منزله عمل جراحی برای انسان ضرورت می‌یابد.^۱

علل آغاز جنگ‌ها: چند دیدگاه کلان

درباره علل آغاز جنگ‌ها تبیین‌های متفاوتی وجود دارد که در حوزه‌های مختلف علوم قابل بررسی است. دیدگاه سیاسی یکی از معروف‌ترین دیدگاه‌های بررسی جنگ است. در



دفاع آماده ظهور می کند.

گاستون بوتول معتقد است که انگیزه روانی ستیزه جویی ناشی از سرخوردگی و عقده حقارت، عقده شکست است که غالباً، به شکل عقده گناهکاری طبیعی یا ماورای طبیعی آشکار می شود. در این حالت، انسان یا انسانهای سرخورده می کوشند گناه شکست خود را به گردن دیگران بیندازند؛ بنابراین، می کوشند تا با آغاز ستیزه با آنها، عقده خود را تلافی بکنند. بدین ترتیب، از نظر روانی، عقده گناهکاری و سرخوردگی در انسان به صورت ابزاری برای شجاعت در می آید تا انسان خود را فدای آرمانهایش کند.^۵

سومین دیدگاه کلان به بررسی فلسفی علل آغاز جنگها می پردازد که با توجه به اینکه موضوع اصلی مقاله است، به صورت مشروح بیان می شود.

علل فلسفی جنگها

فلاسفه بزرگ نیز همچون دیگر اندیشمندان، علل جنگها را بررسی و از زوایای مختلف به آن پرداخته اند. در این میان، ماهیت انسان به منزله موجودی که قدرت اندیشه و تفکر دارد، موضوعی است که در بیان فلاسفه از علل جنگها بیشتر از متغیرهای دیگر مورد تأکید قرار گرفته است. نگاه فلاسفه به انسان در علت یابی جنگها، نگاه صرف روانشناختی نیست، بلکه بررسی فلسفی ابعاد وجودی انسان را نیز در بر می گیرد. با این حال، در بررسی انسان به منزله عامل تصمیم ساز در جنگها، با علم روانشناسی و رویکردهای سنتی علوم سیاسی و جوه اشتراک زیادی دارد و در مواقعی از رویکردهای آنها نیز بهره می گیرد.

افلاطون

افلاطون، یکی از بزرگ ترین فیلسوفان یونان باستان، وجود جنگ را به عنوان پدیده ای واقعی و بدیهی نتیجه طبیعی

ترس از آینده،
یعنی تردید درباره
عدم امکان حفظ موجودیت
خود در آینده، یکی از علل
فلسفی آغاز جنگ است

این حوزه، دو دیدگاه معروف آرمان گرایان و واقع گرایان مطرح است که ماهیت روشهای آنها بیشتر فلسفی است، نگرش آنها پیشینی است و برای کشف علل جنگ می کوشند ماهیت انسان را کشف و براساس آن، جنگ را تفسیر و تحلیل کنند. در مقابل این دو مکتب، که یکی به انسان خوش بین و دیگری بدبین است، دیدگاه رفتارگرایان قرار دارد که می کوشد با بهره گرفتن از ابزارهای علمی از قضاوت پیشین خودداری کند و جنگ را آن گونه که هست، بررسی کنند. باید یادآور شد کارکردگرایان، ساختارگرایان تقدیرگرایان و در قالب این دیدگاه قرار دارند.^۲

بررسی روانشناسانه جنگ یکی دیگر از دیدگاههای قابل طرح است. در این دیدگاه، جنگها با توجه به ماهیت طبیعت انسانی بررسی می شوند، روانشناسان معتقدند که جنگ از ویژگیهای طبع بشری است. مطابق این نظریه، بشر فطرتاً درنده خو و متجاوز است؛ بنابراین، در جامعه انسانی جنگ امر اجتناب ناپذیری محسوب می شود.^۳ مطالعه روانشناسانه جنگ نشان می دهد که میان انسانها، بین پرخاشگری و سرخوردگی رابطه نزدیکی وجود دارد. احساس سرخوردگی زمانی ایجاد می شود که مانعی ما را از ارضای یک تمایل یا رسیدن به یک هدف باز دارد؛ بنابراین، خشم و غضب ناشی از سرخوردگی، به صورت پرخاشگری بروز می کند.^۴ بدین ترتیب، در دیدگاه روانشناسی، اصل غریزه پرخاشگری توجیه کننده بسیاری از رفتارهای آدمی است، یعنی اینکه حالت پرخاشگری به منزله نیرویی است که در درون انسان تولید و متراکم می شود و در شرایط محیطی خاصی بروز می یابد؛ بنابراین، انسان به صورت فطری، در درون خود، نیروها و واکنشهای نهفته ای دارد که در صورت فراهم شدن محرکهای لازم برای بروز آنها، به منصفه ظهور می رسند. نگرانیهای انسان از حمله دشمن از جمله این محرکهاست که نیروی درونی وی را برای نبرد و

ساختار انسان عنوان می‌کند و در عین حال، ضمن مذموم دانستن آن، گاهی برای حفظ دولت - شهر، وجود آن را ضروری می‌داند. در نظر افلاطون، تمایل مردم به چیزهایی که لزوم حیاتی ندارند و جزء نیازهای تجملاتی به شمار می‌روند، عامل اساسی جنگ است. به عبارت دیگر، وی جنگ را ناشی از غلبه جنبه حیوانیت انسان بر جنبه الهی او می‌داند؛ زیرا، در نظرش، نفس انسان دو جنبه شهوانی و همت و اراده دارد؛ بنابراین، هرگاه جنبه شهوانی روح انسانی به جنبه همت و اراده وی غلبه کند، نفس انسان نفسی شهوانی خواهد بود که باعث خواهد شد فردی به دیگر افراد تعدی کند. به عبارت دیگر، از دید افلاطون، زمانی که یک دولت در مسیر تجملات افتاد، از تأمین تمامی آن چیزهایی که برای رفع نیازهای تجملی لازم است، عاجز می‌ماند و به ناچار، به خاک دیگران حمله می‌کند. منشأ این عجز در فتنای آن سیستم اقتصادی قرار دارد که در نظر افلاطون، نشانه سالم بودن جامعه بشری بود. حمله به خاک دیگران برای تصرف وسایل تولید، راه حلی است که از فکر

را از زاویه صلح طلبی مورد بررسی قرار می‌دهد. از دید وی، صلح هدفی است که تمام مردمان و آفریدگان جهان به حکم قانون طبیعی خلقت (قانون هستی و بقا) برای رسیدن به آن می‌کوشند؛ چرا که صلح و شادکامی خواسته تمام افراد بشر است و جنگاوران، تنها عمل فتح را انجام می‌دهند.

در نظر آگوستین، هدف جنگ چیزی جز استقرار یک صلح باشکوه نیست. صلح مقصد نهایی جنگ و هدف تمامی فنون نظامی است؛ بنابراین، تمامی انسانها می‌کوشند، برای برقراری صلح بجنگند، اما کسی سعی ندارد از طریق صلح، جنگ به راه بیندازد. در واقع، می‌توان گفت هدف کسانی که صلح و آرامش را بر هم می‌زنند، نه نفرت از صلح، بلکه نشان دادن قدرت خود به جهانیان از طریق دگرگون کردن وضع موجود است. در واقع، هدف این گونه افراد در زمان آغاز جنگ، نه حذف صلح و آرامش از عرصه اجتماع، بلکه برقراری آرامش نوین مطبوع طبشان است. هر چند در این زمان، خواه ناخواه، از دیگرانی که طالب

از دیدگاه فلسفی و روانشناسی، جنگ حالتی است که در آن، طبیعت انسان با بحران و بیماری روبه‌رو می‌شود، یعنی اگر انسان را موجودی دارای بعد مادی و معنوی بدانیم، حالت جنگ، وضعیتی است که در آن، بعد مادی انسان بر بعد معنوی اش غلبه می‌کند

زامامداران یک کشور بیمار و آشفته حال تراوش می‌کند و گرنه یک دولت سالم و تندرست به این گونه تشنها برای رفع مشکلات اقتصادی خود نیاز ندارد. در واقع، تهاجم به خاک دیگران در نظر افلاطون از ضعفی ناشی می‌شود که در فضیلت و علو صحیح یک دولت وجود دارد و وضع چنین دولتی (از این حیث) به وضع انسانی شبیه است که اگر در فضیلت و علو اخلاقی اش ضعفی وجود داشته باشد، غالباً، به موجودی متجاوز به حقوق دیگران تبدیل می‌شود.^۶

بدین ترتیب، به طور خلاصه مشخص می‌شود که از نظر افلاطون، علل جنگ به بیماری ماهیت انسان ارتباط دارد. در واقع، بیماری و نقص در فضایل انسانی نتیجه غلبه جنبه شهوانی او به ابعاد دیگر وجودش است؛ نقصی که وی را به ستیز با دیگران و در نتیجه، جامعه او را به جنگ با جوامع دیگر خواهد کشاند.

آگوستین

از میان فیلسوفان قرون وسطی، آگوستین، جنگ و منشأ آن

صلح‌اند، جدا می‌افتند، اما به هر تقدیر، ناچارند که میان افراد و پیروان خود که در ستونها و سازمانهای جنگی متشکل شده‌اند، صلح برقرار کنند و گرنه به هدف نهایی خود دست نمی‌یابند.^۷

بنابراین، در نظر آگوستین، علت جنگ، همان هدف نهایی آن، یعنی برقراری صلح باشکوه‌تری است. به عبارت دیگر، هدف غایی جنگ به منزله علت فاعلی و تصور ذهنی غایت جنگ، یعنی صلح، به منزله علت عینی، آغاز جنگ را باعث می‌شود. گاهی نیز تصور جامعه مطلوب و تلاش برای تحقق آن به بروز جنگ می‌انجامد.

ماکیاول

ماکیاول، یکی از اندیشمندان سیاسی و فیلسوفان سیاسی ایتالیا در قرن پانزدهم، دیدگاههای خاص دنیاگرایانه‌ای درباره ماهیت انسان دارد. وی بر خلاف اندیشه مسیحی، به اهداف مادی برای انسان قائل نیست. در نظر وی، ارزشهایی که در ماورای سعادت مادی انسان قرار گرفته‌اند، بیشتر همان ارزشهای دنیوی، یعنی عظمت، قدرت و شهرت

همه چیز است؛ موضوعی که باعث می شود تا انسان همواره، در احوال خود و محیط اطرافش برای تحقق آرزوهایش دگرگونی و تغییراتی انجام دهد و از آنجا که فزون خواهی انسانها سلب آزادیهای دیگران یا تصادم با فزون خواهی رقبایشان را باعث می شود، زمینه آغاز جنگ فراهم می آید. به گفته ماکیاول: «از آنجا که تنها راه مطمئن برای استقلال یک فرد آن است که دیگران را از استقلال محروم کند، آزادی خواهی موجب می شود تا آدمیان به فرمانروایی گرایش یابند، حتی آنان که جز آزاد زیستن سودای دیگری در سر ندارند، اگر تنها بخواهند اطمینان حاصل کنند که وسیله رسیدن به آزادی خود را در دست داشته باشند، الزاماً، در پی تسلط بر دیگران خواهند رفت، بدین ترتیب، جنگ میان افراد و میان کشورها اجتناب ناپذیر می شود.»^{۱۱} در واقع، در نظر ماکیاول، میل به آزادی در انسان باعث می شود که وی از تمامی ابزارهای لازم برای تحقق آن استفاده کند که از آن جمله می توان به محدود کردن آزادی دیگران یا به اسارت درآوردن آنها اشاره کرد که به تعبیر ماکیاول، چیرگی یا ستمگری بر دیگران است؛ موضوعی که نشان می دهد گویی طبیعت انسان چنان است که باید یا ستمگر باشد یا ستم دیده و امکان ندارد انسان در جامعه ای عاری از ستم زندگی کند. ماکیاول این میل به آزادی را در شکل سیاسی، در قالب ایجاد یک امپراتوری می داند، یعنی نتیجه سیاسی میل به آزادی در انسان، تمایل او به ایجاد یک امپراتوری

هستند؛^{۱۲} بنابراین، در اندیشه ماکیاول، قانون الهی برای انسان وجود ندارد، بلکه هر چه هست برای انسان و در وجود اوست. ماکیاول افزون بر انکار قانون الهی برای انسان، قانون طبیعی را نیز منکر است؛ بنابراین، در نظر وی، فضیلت عبارت است از صفاتی که به انسان اقتدار، عظمت و شهرت می بخشد.^{۱۳}

وی دو راه قانون و زور را برای کسب هدف، یعنی کسب فضیلت پیشنهاد می کند و از آنجا که معمولاً راه قانون را بی نتیجه می داند، برای انسان، به ویژه انسان شهریار، استفاده از راه دوم را مجاز می داند.

از طرف دیگر، وی معتقد است که در تمامی انسانها، میل به نوآوری وجود دارد، یعنی مردم از آسایش و رفاه دایم خسته می شوند، همچنان که غم و اندوه آزاده شان می کند؛ بنابراین، عشق مردم به دگرگونی، راه گشای هرکس برای طلب اهداف خود است که در شکل فضیلت نمودار می شود. افزون بر این، آدمیان در اعمال سیاسی خود تحت تأثیر دو انگیزه مهم، یعنی مهر و ترس هستند؛ بنابراین، مردم به طور کلی، تحت فرمان جباران و بزرگان محبوبشان می باشند. البته، با این تفاوت که جباران زودتر از قهرمانان، مردم را به اطاعت وا می دارند.^{۱۴} ماکیاول اعتقاد دارد افزون بر صفات مزبور، صفاتی چون، مال دوستی، حسادت و جاه طلبی باعث می شود که انسان به آن مقامی که می رسد، قانع نباشد؛ بنابراین، طبیعت او چنان است که آرزومند داشتن



ارضی است که هدف آن نیز توسعه فراخنای ارضی و حفظ آزادیهای به دست آمده می‌باشد. در نتیجه، تلاش برای توسعه ارضی امپراتوری و حفظ آزادیهای آن به علت تمایل آزادی خواهانه دیگران به وقوع جنگها می‌انجامد.^{۱۲} بنابراین، ملاحظه می‌شود که در نظر ماکیاول، زندگی انسان به علت وجود تمایلات خاص در وی همواره در ستیز با دیگران است، یعنی؛ نظر وی، جنگ نشان دهنده ماهیت ستیزه جویی، شهوت طلبی و فزون خواهی انسان است؛ موضوعی که افلاطون نیز آن را قبول دارد. البته، با این تفاوت که در نظر وی، وجود چنین وضعی نشان دهنده

می‌خواهد برای خود و به ضرر دیگری است؛ خواسته‌ای که نتیجه آن، جنگ انسانها با یکدیگر است و در آن، هر کسی که نیروی بیشتری داشته باشد، می‌تواند امور را به نفع خود به پیش برد و این حقی طبیعی است و غیر از این، وضعیت امنیتی میان مردم نخواهد بود و زندگانی تلخ و دشوار خواهد بود.

رقابت برای به دست آوردن سود بیشتر و عدم اعتماد برای فراهم آوردن امنیت جان و مال و شأن و مقام برای به دست آوردن نام‌آوری و آبرومندی است؛ موضوعاتی که باعث می‌شوند تا انسان به همنوع خود بتازد و آتش جنگ

در نظر ماکیاول، زندگی انسان به علت وجود تمایلات خاص در وی همواره در ستیز با دیگران است، یعنی، جنگ نشان دهنده ماهیت ستیزه جویی، شهوت طلبی و فزون خواهی انسان است؛ موضوعی که افلاطون نیز آن را قبول دارد

بیماری انسان و جامعه است، در حالی که ماکیاول آن را ویژگی طبیعی انسان و نتیجه طبیعی سلامت دولت می‌داند.

توماس هابز

توماس هابز، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی، نیز معتقد است که انسانها طبیعتاً، در وضعیت جنگ به سر می‌برند؛ وضعیتی که وی آن را وضع طبیعی می‌نامند. هابز معتقد است که آدمیان طبق طبیعت خود، در تواناییهای بدنی و ذهنی با هم برابر هستند، یعنی در انسانها، نوعی برابری طبیعی وجود دیده می‌شود؛ بنابراین، تمامی انسانها امید برابری برای دست‌یابی به هدفهایشان دارند. از آنجا که هر فردی بقای خویش را می‌جوید، تکاپوی فردی در پی بقا و کام‌جویی خود به هم چشمی و بدگمانی در حق دیگران می‌انجامد. افزون بر آن، هر کس خواهان این است که دیگران چنان ارجحی بر او نهند که او بر خود می‌نهد و هنگامی که ببیند که وی را فرومایه و خوار می‌دارند، سخت می‌رنجد، بنابراین، در نظر هابز: «در نهاد بشر، سه علت اصلی برای ستیزه‌جویی وجود دارد، که عبارت‌اند از: رقابت؛ عدم اعتماد؛ و شأن و مقام».^{۱۳} رویکرد هابز در بررسی علل ستیزه‌ها و جنگها، به طبیعت و ماهیت انسان است. از همین رو، وی معتقد است که انسانها در حالت طبیعی نمی‌توانند در زندگی مدنی و اجتماعی، با یکدیگر همزیستی داشته باشند، چرا که به عقیده وی، انسان در حالت طبیعی دشمن انسان است؛ بنابراین، هر کس هرچه

را شعله‌ور کند، هابز در تبیین موارد مزبور می‌گوید: «به نظر من، تمایل عمومی آدمیان در درجه نخست، خواهش دایم و ناآرامی است که قدرت را جست‌وجو می‌کند؛ میلی که، تنها با مرگ فرو می‌نشیند. علت این تمایل همیشه آن نیست که بشر امیدوار است به لذتهایی بیش از آنچه از پیش بدان رسیده است، دست یابد یا آنکه به یک قدرت متعادل قناعت نمی‌کند، بلکه سبب، آن است که نمی‌تواند یقین داشته باشد که آن قدرت و افزار کنونی زندگی‌اش، بدون به دست آوردن قدرت بیشتر برایش محفوظ خواهد ماند».^{۱۴}

هابز با داشتن چنین دیدگاهی درباره ماهیت انسان و تأکید بر اینکه انسان، گرگ انسان است، وضع طبیعی زندگی انسان را وضع جنگی می‌داند و می‌گوید آنچه بر زمان جنگ، یعنی زمانی که همگان دشمن یکدیگرند، مترتب می‌باشد، این است که افراد غیر از آنچه قدرت مشخص و قوه ابداع ایشان فراهم می‌آورد، وسیله دیگری برای ایمنی خویش ندارند. در نظر هابز، در چنین حالتی، نبود قدرت حاکمه در جامعه یکی از علل بروز جنگ است، یعنی در جامعه‌ای که انسانها ذاتاً با یکدیگر در حال ستیز هستند، اگر نظام سیاسی حاکم یا نظام قانونی سیاسی وجود نداشته باشد، وقوع جنگ مصیبت بار را می‌توان از ویژگیهای اصلی چنین جامعه‌ای دانست.

بنابراین، به‌طور خلاصه، می‌توان گفت در نظر هابز، از آنجا که عقل انسان در نهایت، بنده و خدمت‌گزار شهوات اوست، تنها وظیفه‌اش این است که از طریق جست‌وجوی

این رو، کانت جنگ را شکل حاد شرعام، یعنی خودپرستی طبیعی در سرشت انسان می‌داند؛^{۱۷} زیرا، جنگ زمانی رخ می‌دهد که انسان از ماهیت حقیقی خود که در اخلاق کانت، توجه به خیر اخلاقی است، خارج و به خودپرستی هولناکی دچار شده باشد.

کلاوزویتس

کارل فون کلاوزویتس یکی از مهم‌ترین فیلسوفان جنگ و از نظامیان ارتش پروس در قرن نوزدهم است که در فعالیت‌های جنگی زیادی، نیز شرکت کرده است و می‌توان

عواملی که می‌توانند آن شهوات را ارضا کنند، در خدمت انسان قرار گیرد.^{۱۵} البته، هابز به این مسئله توجه دارد که هرچند انسان خواهان صلح است، اما ترس او از دیگران، اشتیاقش (رغبت‌ها و نفرت‌های اصلی وی) را برای به دست آوردن امکانات بیشتر باعث می‌شود؛ موضوعی که او را وامی‌دارد تا همواره، با همسایگان خود در ستیز باشد.

امانوئل کانت

کانت یکی از فیلسوفان بزرگ آلمان است که در روشنگری اروپا نقش بسیار مهمی را ایفا کرد و از زاویه نگاه خوش بینانه،

افلاطون وجود جنگ را به عنوان پدیده‌ای واقعی و بدیهی نتیجه طبیعی ساختار انسان عنوان می‌کند و در عین حال، ضمن مذموم دانستن آن، گاهی برای حفظ دولت - شهر، وجود آن را ضروری می‌داند

در علت یابی جنگ از نظریاتش استفاده کرد. در نگاه وی به جنگ، غلبه متغیر سیاسی نمایان است، از همین رو، کلاوزویتس جنگ را تنها ابزار سیاست و ارتش را وسیله‌ای می‌داند که برای تأمین اهداف سیاسی مورد نیاز می‌باشد و از آنجا که بین وسیله و هدف ارتباط ذاتی برقرار است بین این دو یعنی جنگ و سیاست همبستگی و تلازم همیشگی وجود دارد.^{۱۸} البته، کلاوزویتس تعریف‌های دیگری را نیز از جنگ ارائه می‌دهد، از جمله اینکه جنگ عمل خشونت آمیزی است که هدف آن، مجبور کردن حریف به گردن نهادن بر اراده ماست^{۱۹} یا اینکه جنگ پدیده مهمی است؛ زیرا، هدفی سیاسی را دنبال می‌کند که دست‌یابی بدان به اندیشه محتاج است. بدین ترتیب، مشخص می‌شود که در اندیشه کلاوزویتس، جنگ، صرف سرگرمی، هرج و مرج یا شورش نیست، بلکه کنش و عمل آگاهانه‌ای است که در پس اهداف معینی پدید می‌آید.

کلاوزویتس ضمن تأکید بر ماهیت سیاسی جنگها، سه انگیزه مهم را در وقوع آنها دخیل می‌داند که عبارت‌اند از: کینه، تصادف و سیاست، اما پس از آغاز جنگ، این پدیده، هنر تفکر درباره شیوه استفاده از نیروهای نظامی به قصد تحمیل عقیده سیاسی به دشمن، در عین نابودی اوست^{۲۰} که نشان دهنده هدف جنگ نیز می‌باشد، هر چند این هدف ذهنی می‌تواند علت عینی آغاز جنگ باشد. اگر طبق دیدگاه کلاوزویتس بگوییم نابودی دشمن هدف طبیعی عمل جنگ است، در واقع، همین تصور نابودی دشمن، علت

به صلح و تلاش برای تحقق صلح پایدار و جهانی به جنگ نیز توجه دارد. از نظر وی، جنگ میان انسانها برای تحقق صلح پایدار، امر اجتناب‌ناپذیری است. وی در بیان این عقیده، به دولتهای اروپایی قرن هجدهم توجه دارد و درباره آنها می‌گوید که جنگ تنها شر جبری برای نظامهای اروپایی نبود، بلکه حفاظ انکارناپذیری برای بقا و استقلال دولتهای گوناگون اروپا نیز بود؛ بنابراین، در نظر وی، جنگ به رغم تلفات و ویرانگری آن، واقعیتی از زندگی است که انسانها باید آن را تحمل کنند.^{۱۶} از سوی دیگر، کانت تحت تأثیر روسو، به جنگ نگاه بدبینانه‌ای دارد و به همین دلیل، معتقد است که جنگ شر تحمیل‌ناپذیری است که برای پایان دادن به کاربرد آن از سوی دولتها برای تحمیل آنچه آنها حق خود می‌پندارند، باید تلاش کرد؛ بنابراین، در نظر کانت، عامل و علت هر جنگی را باید آشفتگی، هرج و مرج و در نهایت، بی‌قانونی دید؛ چرا که وی جنگ را ذاتاً ضدقانون می‌داند، یعنی از آنجا که به ایجاد صلح پایدار قائل است، ماهیت جنگ و علت آن را اموری شری و عدمی می‌داند؛ بنابراین، در نظر وی، جنگ بزرگ‌ترین شر آزار دهنده جوامع بشری است. در این راستا، کانت تا آنجا پیش می‌رود که جنگ را سرچشمه تمامی شرها و تباهیهای اخلاقی می‌نامد، یعنی از نظر وی، جنگ زمانی رخ می‌دهد که انسان از نظر اخلاقی، به فساد و تباهی دچار شده باشد و دیگر خود را به انجام خیر اخلاقی برحسب تکلیف اخلاقی مکلف نداند، بلکه در انجام کارها، در پی سودجویی و جاه‌طلبیهایش است. از

از نظر کلاوزویتس،
جنگ مولود بن بست روش
سیاسی دست یابی به هدف است
که در نتیجه آن، اهداف مورد نظر
به روش خشونت باری با برپا کردن
جنگ جست و جو می شود



گوناگون برای انسانها را مورد تأکید قرار داده است؛ نیازهایی که نه تنها با نیازهای افراد دیگر جامعه هماهنگ و منطبق نیستند، بلکه با یکدیگر نیز همگونی و تشابه ندارند. همین تنوع و تعارض نیازهای انسانی است که بروز اختلافات در سطح اجتماع انسانی را موجب می شوند. در نظر خواجه نصیر، تلاش تمامی انسانها برای تحقق زندگی راحت و بی دغدغه به علت محدودیت امکانات زندگی از علل آغاز جنگهاست؛ زیرا، تمایلات و درخواستهای نامتناهی انسانی با وجود محدودیت امکانات زندگی، به تلاش آدمی برای بهره‌مندی بیشتر و تنازع برای بقا و جنگ که جامعه و نسل آدمی را در معرض انهدام و خطر قرار می دهد، می انجامد.^{۲۱}

ابونصر فارابی

ابونصر فارابی نیز به علت یابی جنگ پرداخته است و آن را به طبیعت و ماهیت انسان مربوط می داند. در نظر فارابی، تلاش آدمی برای حفظ خود و استفاده کامل از تمتعات زندگی یکی از علل اصلی جنگ است. وی در این باره می گوید: «... ما مشاهده می کنیم که موجودات طبیعی با یکدیگر تضاد و تقابل دارند، هر یک در صدد از بین بردن دیگری است. هنگامی که موجودی تولد پیدا می کند، طبیعت به او وسیله حفظ موجودیت و دور راندن آنچه را که مخالف آن است، عطا می کند. البته، از سوی دیگر، به او این قابلیت را می بخشد که ضد خود را از پا در آورد و آن را به

اساسی آغاز جنگ نیز می باشد؛ بنابراین، در نظر کلاوزویتس، علت اصلی جنگ، عدم دست یابی به اهداف نظامهای سیاسی از طریق تعاملات سیاسی است، یعنی از آنجا که دولتها و حکومتها از طریق ابزارهای سیاسی نمی توانند به اهداف مورد نظر خود برسند، از طریق جنگ که به کار بردن ابزار نظامی است، برای تحقق آنها عمل می کنند؛ بنابراین، جنگ مولود بن بست روش سیاسی دست یابی به هدف است که در نتیجه آن، اهداف مورد نظر به روش خشونت باری با برپا کردن جنگ جست و جو می شوند.

فلاسفه اسلامی

فلاسفه و اندیشمندان اسلامی نیز به تناسب مباحث خود، به این موضوع جوامع بشری پرداخته و کوشیده اند به علل و ریشه های وقوع جنگ توجه کنند، هر چند نمی توان آنها را نظریه پرداز جنگ به حساب آورد. با این حال، نظریات چند تن از فیلسوفان اسلامی در زیر بیان می شود:

خواجه نصیر طوسی

در میان اندیشمندان اسلامی، فیلسوفانی چون خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون و فارابی موضوع جنگ را مورد توجه قرار دادند که در این میان، توجه خاص خواجه نصیرالدین طوسی در علت یابی جنگ بر جسته تر است. وی در کتاب اخلاق ناصری، وجود نیازهای

احساس کردند در معاهده الجزایر، مجبور بوده‌اند موضوع حاکمیت ایران بر ساحل شرقی اروندرود را بپذیرند. در واقع، امضای این قرارداد، شکست سختی بر سیاستهای دولت صدام و مایه سرخوردگی و حقارت عراق در مقابل ایران تلقی می‌شد؛ چرا که پیش از صدام و حسن البکر، هیچ یک از زمامداران عراق حاضر نبودند این واقعیت را بپذیرند. بر اساس دیدگاه هابز، صدام هم نسبت به جمهوری اسلامی ایران بدگمان بود و هم احساس می‌کرد که دیگران آن گونه

صورت امکانی قابل استفاده برای نوع خود مبدل کند و موجودات دیگر را در خدمت خود گیرد تا از این راه، مدت زیست خود را درازتر کند و چنان است که گویی هر یک در دیگران چیزی جز طعمه‌ای برای خود نمی‌بیند و استفاده کامل از حق زندگی را تنها مخصوص خود می‌داند. جانورانی به جانوران دیگر حمله می‌کنند و بدان می‌ماند که غریزه طبیعی به آنان فرمان داده باشد که حق زیستن را تنها ویژه خود بدانند و تمامی موجودات دیگر را دشمن خود

در نظر کانت، عامل و علت هر جنگی را باید آشفتگی، هرج و مرج و در نهایت، بی قانونی دید؛ چرا که وی جنگ را ذاتاً ضد قانون می‌داند، یعنی از آنجا که به ایجاد صلح پایدار قائل است، ماهیت جنگ و علت آن را اموری شری و عدمی می‌داند

که شایسته است، به آن ارجح نمی‌نهند و او را فرومایه می‌پندارند؛ بنابراین، حقارت و سرخوردگی ناشی از امضای این قرارداد از نظر روانی، صدام را که در زمان پیروزی انقلاب اسلامی در اوج قدرت نظامی بود، بر آن داشت تا حقارت ناشی از این قرارداد و عدم تحقق اهداف پیشین این کشور را با حمله به ایران جبران کند.^{۳۳} در واقع، بر اساس نظریه روانشناختی بحث شده، بین سرخوردگی صدام از مسائل یاد شده و پرخاشگری ذاتی او درباره ایران ارتباط برقرار شد؛ ارتباطی که همان احساس حقارت از گذشته بود. در نتیجه، وی گناه شکستها، حقارتها و سرخوردگیها را به گردن ایران گذاشت و کوشید تا با حمله به این کشور آنها را تلافی کند؛ چرا که طبق این نظریه، حمله صدام به ایران و پرخاشگری ناشی از آن توجیه کننده رفتار و اعمال وی در آغاز جنگ بود؛ بنابراین، این حمله، کانون رها شدن تمام نیروهایی بود که طی سالهای گذشته بر اثر حقارتها تاریخی در اندیشه زمامداران عراق انباشته شده بود. به همین دلیل، صدام در ۲۶ شهریورماه سال ۱۳۵۹، یعنی پنج روز پیش از تهاجم سراسری به ایران، ضمن پاره کردن قرارداد سال ۱۹۷۵ در مجلس عراق، آن را ملغی اعلام کرد.

۲) ترس از آینده و تلاش برای حفظ و ابقای موجودیت خود

ترس از آینده، یعنی تردید درباره عدم امکان حفظ موجودیت خود در آینده یکی از علل فلسفی آغاز جنگ است، یعنی هر انسان یا نظامی از تحولات و اتفاقاتی که در اطراف خود می‌گذرد، احساس تهدید می‌کند و موجودیت خود را در

بشناهند. زندگی آنها جنگ و نزاعی دائمی است.^{۳۴} از بررسی کلی دیدگاههای فیلسوفان مزبور درباره علل جنگ موارد زیادی را می‌توان به دست آورد که به طور فهرست وار عبارت اند از:

- ۱) سرخوردگی از گذشته و تلاش برای جبران آن؛
- ۲) ترس از آینده برای حفظ و ابقای موجودیت خود؛
- ۳) زیاده طلبی و تعارضهای ناشی از آن؛
- ۴) تجاوزگری و جباریت؛
- ۵) بن بست روش سیاسی برای تحقق اهداف؛ و
- ۶) جنگ برای صلح.

البته، از دیدگاههای دیگر نیز می‌توان علل دیگری را استنتاج کرد که برای جلوگیری از به دراز کشیدن بحث از پرداختن به آنها خودداری می‌شود؛ بنابراین، در زیر، تمامی موارد مزبور درباره جنگ ایران و عراق ارزیابی می‌شوند.

۱) سرخوردگی از گذشته و تلاش برای جبران آن

یکی از علل روانی آغاز جنگ هشت ساله از سوی عراق، احساس سرخوردگی این کشور از مناسبات خود و نوع روابطش با ایران طی دهه‌هایی پیش از انقلاب بود. دولت عراق، به ویژه پس از استقرار حکومت بعثی در آن، به علت نقش ژاندارمی ایران در خلیج فارس و حمایت امریکا از رژیم پهلوی و نیز اختلاف درباره خطوط مرزی، اروندرود، کردها و نحوه اجرای معاهداتی که بین دو کشور منعقد شده بود، اختلافات بسیاری با ایران پیدا کرد و از آنجا که قبل از انقلاب، ایران از طرف امریکا مورد حمایت سیاسی و نظامی شدیدی قرار داشت، دولت‌های حاکم بر عراق نتوانسته بودند اهداف خود را درباره ایران تحقق بخشند و در نهایت،

علل بروز جنگهاست؛ بر اساس نظریات اندیشمندی، مانند هابز و گاستون بوتول، ترس از تحولات ایران و امکان تهدید عراق از سوی آنها یکی از علل مهم حمله عراقیها بود.^{۲۸}

۳) زیاده طلبی و تعارضهای ناشی از آن

همان‌طور که در اندیشه‌های فیلسوفان مزبور بیان شد، تعارض زیاده طلبیها و فزون خواهیهای انسانها با یکدیگر یکی از علل اصلی جنگهاست. این تعارض در اشکال گوناگون نمایان می‌شود. از نظر افلاطون، در شکل تمایل به تجملات بیش از حد؛ در نظر ماکیاوول، در اشکال گرایش به نوآوری، خستگی از رفاه دایم، میل به استقلال نامتناهی و میل به گسترش قلمرو ارضی؛ در اندیشه هابز، در اشکال رقابت انسانها، همچشمی میان آنها و خودپسندی و از نظر خواجه نصیر طوسی در تنوع نیازها و تراحم آنها و محدودیت امکانات زندگی؛ و در نظر فارابی، در اختصاص حق حیات به خود بیان شده است.

بررسی و تطبیق نظریات اندیشمندان مزبور با جنگ ایران و عراق نشان می‌دهد که زیاده طلبیهای این کشور را می‌توان در شکلهای گوناگونی چون رهبری جهان عرب، سرنگون کردن نظام جمهوری اسلامی ایران، تجزیه خاک این کشور و تصرف خوزستان، تسلط بر اروندرود، دفاع از حیثیت ملت عرب، ادعای لزوم استرداد جزایر سه گانه از سوی ایران، گسترش اندیشه حزب بعث و ژاندارمی منطقه خلیج فارس مشاهده کرد.

داعیه رهبری جهان عرب یکی از آرزوهای دیرینه حزب بعث و زمامداران عراق بود که فزون خواهی زمامداران این کشور، به ویژه در دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی را موجب شد. صدام حسین رویای رهبری جهان عرب را نیز در سر می‌پروراند. از نظر ایدئولوژیکی، رسالت تاریخی حزب بعث ایجاد یک امپراتوری به رهبری عراق بود؛ بنابراین، آنها شعار حزب بعث امه عربیه واحده ذات رساله خالده، یعنی یک ملت عرب یک مأموریت ابدی را دستمایه اغراض خود قرار داده است. در واقع، رسالت تاریخی حزب بعث احیای مجدد عظمت عصر جاهلیت اعراب و امپراتوریهای امویان و عباسیان بود. به همین دلیل، صدام حسین جنگ خود را با ایران قادسیه دوم یا قادسیه صدام می‌نامید. صدام قصد داشت تا جنگ ایران و عراق را به جنگ فارس و عرب مبدل کند. وی بارها در سخنان خود اظهار کرده بود که از جانب اعراب به پا خواسته است تا حقوق از دست رفته آنان را

خطر می‌بیند؛ بنابراین، برای حفظ خود، تنها راه را در حمله به همسایگان خود می‌داند؛ موضوعی که در مورد زمامداران عراق صدق می‌کرد و این از آنجا نشئت می‌گرفت که در ایران، تحول بسیار مهمی چون انقلاب اسلامی به وقوع پیوسته بود. در واقع، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سقوط شاه و برقراری نظام جدید سیاسی با ماهیت دینی و انقلابی در ایران، تمامی معادلات و مناسبات سیاسی و نظامی و ... منطقه و حتی عراق را تحت تأثیر قرار داده بود، یعنی بیداری دینی در کشورهای اسلامی منطقه، بی‌تأثیر شدن پیمانهای نظامی و سیاسی و ساختار سیاسی این کشورها را موجب شده بود. در نتیجه، عراق با حدود ۶۰ درصد مسلمان شیعه یکی از کانونهای اصلی جذب تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بود که منادی اصول الهی و برابری و عدالت اسلامی و مدعی حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان بود.^{۲۹} افزون بر این، باید نارضایتی اکثریت شیعه عراق از حزب بعث را نیز یادآور شد که پیروزی انقلاب اسلامی آن را جدی تر کرد. شیعیان برای تحقق اهداف خود گروههایی نظامی و سیاسی را تشکیل دادند و رسماً، سرنگونی رژیم بعث و برقراری حکومت اسلامی را خواستار شدند.^{۳۰} این وضعیت، عراق را با احساس ناامنی روبه‌رو کرده بود. بدین ترتیب، هر نظام یا شخصی را بر آن می‌داشت تا برای خروج از ذهنیت ناامنی نسبت به همسایه خود یا دیگری، پرخاشگری یا با آن ستیزه جویی کند.^{۳۱} این واقعیت در نظریات زمامداران عراقی با زبان دیگری بیان شده است. آنها در توضیح علل جنگ بر مفهوم حقوقی پیش‌گیری تأکید می‌کنند و در اظهارات خود می‌گویند پس از پیروزی انقلاب اسلامی در برابر وضعیتی قرار داشتند که به جز مقاومت و برخورد با تجاوزگری، راهی برای حفظ کشور خود نداشتند.^{۳۲} به عبارت دیگر، عراقیها در اثر تأثیرات ناشی از انقلاب ایران موجودیت خود را ناامن می‌دیدند؛ بنابراین، برای حفظ آن به جنگ متوسل شدند. البته، این اقدام عراقیها را می‌توان در چهارچوب نظریات هابز نیز مورد تحلیل قرار داد؛ چرا که آنها نسبت به حکومت انقلابی نوپا اعتماد نداشتند و عدم اعتماد یکی از علل اصلی ستیزه‌ها در نظر هابز است. بدین ترتیب، آنها از هرگونه تحول سیاسی و نظامی در اطراف خود هراسان بودند، به ویژه آنکه کشور عراق با داشتن زمینه‌های فراوان کودتا و شورش، از این نظر مساعد بود. به عبارت دیگر، زمامداران عراق از قدرت نهفته در ایران و طرفداران آن در منطقه ترسیده بودند. طبق نظر هابز، ترس از قدرت دیگران یکی از

عراقیها در اثر تأثیرات
ناشی از انقلاب ایران
موجودیت خود را ناامن می‌دیدند؛
بنابراین، برای حفظ آن به
جنگ متوسل شدند. در واقع، بر
اساس نظریات اندیشمندانی،
مانند هابز و گاستون بوتول،
ترس از تحولات ایران و امکان
تهدید عراق از سوی آنها یکی
از علل مهم حمله عراقیها بود



شده قرار می‌گیرد. برای نمونه، صدام همان شهریار ماکیاولی است که به دلیل تمایل به ایجاد امپراتوری گسترده، جلوگیری از تحول در اطراف خود، پوسیدگی قدرتش و به دست آوردن امکان توجیه قدرت جبارانه‌اش، با استفاده از ویژگی زیاده‌طلبی ذاتی که در شخص وی وجود دارد، کوشید با نقض استقلال و تجاوز به خاک دیگران، حوزه قلمرو خود را گسترش دهد و کشورگشایی کند. البته، باید توجه کرد که زیاده‌طلبیهای عراق به علت محدودیت امکانات زندگی در آن کشور نبود؛ چرا که عراق به منزله یکی از حاصل‌خیزترین و مهم‌ترین صادرکنندگان نفت منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود که در دهه ۷۰، در شرایط اقتصادی، نظامی و سیاسی مطلوبی قرار داشت؛ بنابراین، نیازهای دولت عراق از نظر اقتصادی در آن زمان با ایران در تعارض نبود، اما از آنجا که زمامداران عراق از ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و جغرافیایی، موقعیتهای جدیدی را خواهان بودند، با اشغال بخشی از قلمرو همسایه خود در صدد تحقق چنین هدفی برآمدند؛ هدفی که مصداق بارز زیاده‌طلبی انسان است که برای بار دوم در سال ۱۳۶۹، در حمله عراق به کویت نیز تبلور یافت.

۴) تجاوزگری و جباریت

همان طور که گفته شد، در نظریات فیلسوفانی چون افلاطون، ماکیاول، هابز و کانت، وجود تمایلات تجاوزگرانه و خوی جباریت در انسان یکی از علل عمده آغاز جنگهاست. البته، با این تفاوت که هر یک از اندیشمندان مزبور از

دوباره به دست آورد.^{۲۹}

سرنگون کردن نظام اسلامی یکی دیگر از علل و در نهایت، اهداف زمامداران عراق از حمله به ایران بود که در چهارچوب فزون‌خواهیهای آنها قابل تبیین است. این موضوع پیش از جنگ و حتی در دوران جنگ، بارها، از سوی صدام و دیگر دولتمردان عراقی اظهار شده بود. صدام در مصاحبه‌ای در اوایل مردادماه سال ۱۳۵۹ در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی، درباره روابط با ایران گفت: «ما با رژیم ایران روابط تیره‌ای داریم؛ بنابراین، انتظار نداشته باشید که اگر یکی از معارضان یا مخالفان این رژیم اعلام کند که در مخالفت با ایران با عراق هم صداست، به او جواب منفی بدهیم و دست رد به سینه‌شان بزنیم، بلکه به سلامشان پاسخ می‌گوییم».^{۳۰} طه یاسین رمضان، معاون اول نخست‌وزیر عراق، نیز در مصاحبه‌ای در دی ماه سال ۶۰ گفت: «ما بر این نکته تأکید می‌کنیم که جنگ به پایان نخواهد رسید، مگر اینکه رژیم حاکم بر ایران به طور کلی منهدم شود؛ زیرا، اختلاف اساسی ما با ایران بر سر چند کیلومتر مربع زمین یا نصف شط‌العرب یا جنگی مرزی نیست که بتوان آن را به تعویق انداخت، بلکه در حقیقت، جنگ سرنوشت است».^{۳۱}

دو مورد مزبور، یعنی ادعای رهبری جهان عرب و تلاش این کشور برای شکست نظام جمهوری اسلامی و موارد دیگر، چون تصرف خوزستان از طریق تجزیه ایران، تسلط کامل بر اروند رود و غیره از تمایلات فزون‌خواهی زمامداران عراق ناشی بود که در چهارچوب نظریات بیان

هشت سال جنگ و پس از آن به خوبی نشان می‌دهد که برای دولتمردان بعثی، هیچ یک از اصول اخلاقی و انسانی ارزشی نداشت و آنها خود را به رعایت اخلاق ملزم نمی‌دانستند. صدام در طول سه دهه گذشته، در مناسبات جهانی، حتی برای حل کردن اختلافات خود با همسایگان همواره از قدرت نظامی خود استفاده کرده است؛ موضوعی که نشان دهنده بی‌اعتمادی وی به دیگران و اولویت مطلق زور در نظرش برای رسیدن به مقاصدش است.

رسالت تاریخی حزب بعث احیای مجدد عظمت عصر جاهلیت اعراب و امپراتوریهای امویان و عباسیان بود. به همین دلیل، صدام حسین جنگ خود را با ایران قادسیه دوم یا قادسیه صدام می‌نامید

۵) بن بست روش سیاسی برای تحقق اهداف

همان‌طور که در دیدگاه‌های هابز و کلاوزویتس بیان شد. ناکارآمدی ساختار سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز استفاده از زور برای تحقق اهداف سیاسی یکی از علل اساسی بروز جنگ‌هاست؛ بنابراین، از این نظر، جنگ، زمانی حادث می‌شود که دولتها نتوانند از طریق سیاسی برای تحقق اهدافشان تلاش کنند یا اینکه نظام سیاسی کارآمدی وجود نداشته باشد تا بتواند از وقوع آن جلوگیری کند.

این دو ویژگی سیاسی، در مورد عراق پیش از جنگ صدق می‌کرد، یعنی این کشور هم خواهان تحقق اهداف سیاسی خود از طریق کاربرد زور بود و هم اینکه در آن زمان، به علت تحولات ناشی از انقلاب ایران و شرایط دو قطبی جهان، ساختار سیاسی بین‌المللی مناسبی برای جلوگیری از تجاوز وجود نداشت. در مورد ویژگی نخست باید گفت همان‌طور که کلاوزویتس معتقد است جنگ ادامه سیاست است به روش دیگر یا نتیجه بن بست روش سیاسی است، صدام نیز دقیقاً در سال ۱۳۵۹، برای تحقق اهداف سیاسی و اقتصادی خود، همانند کسب موقعیت در خلیج فارس، مقابله با انقلاب اسلامی، رهبری جهان عرب، تسلط بر اروندرود و غیره از روش نظامی استفاده کرد، یعنی در نظر زمامداران عراق، حمله نظامی به ایران و اشغال این کشور تنها راه دست‌یابی به اهداف مورد نظرشان بود؛ چرا که هیچ یک از اهداف مزبور از طرق سیاسی دست‌یافتنی نبود. دولتمردان عراق، نه اسناد و دلایل حقوقی محکمه‌پسند داشتند و نه برای دست‌یابی به اهدافشان از قدرت سیاسی کافی برخوردار بودند. از سوی دیگر، به دلیل شرایط پدید آمده بر اثر وقوع انقلاب اسلامی زمینه مناسب برای اقدام نظامی عراق فراهم شده بود. حمایت بیشتر کشورهای جهان از اقدامات عراق، چنان فضایی را در عرصه بین‌المللی ایجاد کرده بود که نه تنها مانع از وقوع جنگ نمی‌شد. بلکه متجاوز را نیز ترغیب می‌کرد؛ بنابراین، فقدان عوامل

تجاوزگری و جباریت انسان تعریف خاصی دارند. برای نمونه، از دید افلاطون تجاوزگری نتیجه غلبه جنبه حیوانی انسان بر جنبه انسانی و الهی اوست. به عبارت دیگر، از دیدگاه وی، نقص در فضایل اخلاقی انسان به تجاوزگری در او می‌انجامد. با ملاحظه دیدگاه افلاطون و دیگر فلاسفه مزبور عوامل زیر را می‌توان باعث ایجاد تجاوزگری در انسان دانست:

۱) غلبه جنبه حیوانی بر جنبه انسانی؛

۲) نقص در فضایل اخلاقی؛

۳) فزون خواهی؛

۴) برتری زور بر محبت؛

۵) اساس بودن زور نسبت به سیاست؛

۶) وجود انگیزه رقابت و عدم اعتماد به دیگران در او؛ و

۷) فساد اخلاقی و گسترش شرارت.

از نظر سیاسی و نظامی، تجاوزگری عراق نسبت به ایران و سپس، کویت آشکار است که در قسمتهایی از این نوشته بررسی می‌شود. در این قسمت، تلاش شده است خوی تجاوزگری در رفتار و اندیشه رهبران عراق در سالهای پیش و پس از جنگ تشریح شود. در این زمینه، توجه به شخصیت صدام در روشن شدن موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد. بررسیهای به عمل آمده درباره شخصیت صدام نشان می‌دهد که وی شخص دیکتاتور، خشن، بی‌رحم، ماجراجو و جاه‌طلبی است. برای این توصیف، مصداقهای بارزی چون تهدید ایران، آغاز جنگ هشت ساله در سال ۱۳۵۹ و کویت در سال ۱۳۶۹ و کشتار بی‌رحمانه کردها، شیعیان، ایرانیان مقیم عراق، مردم مظلوم حلبچه، بمباران مکرر و گسترده مناطق مسکونی و غیرنظامی ایران، استفاده گسترده از سلاحهای شیمیایی، عدم پایبندی به اصول انسانی و مرتکب شدن هرگونه جنایت ممکن از سوی صدام و زمامداران عراق ارائه کرد. بررسی دقیق نحوه رفتار صدام با شیعیان و کردهای کشورش و نیز ایران در طول

**اگوستین جنگ را برای استقرار صلح
و ایجاد آرامش نوین و عبور از دنیای
خاکی برای رسیدن به شهر خدا
تجویز می کند**

دفاع مشروع، دفاع مشروع جمعی یا دفاع مشروع پیش‌گیرانه قرار نمی‌گرفت تا اینکه زمامداران عراق بتوانند بهانه‌ای مورد قبول درباره آغاز آن داشته باشند. در ماده ۵۱ منشور ملل متحد، استفاده از حق دفاع مشروع جمعی یا حق دفاع مشروع فردی در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو سازمان ملل متحد جایز شمرده می‌شود و در تعریف جنگ عادلانه گفته می‌شود جنگ آزادی‌بخشی است که دفاع از میهن و دستاوردهای زحمت‌کشان بر ضد استعمارگران، اشغالگران و متجاوزان صورت می‌گیرد.^{۳۳}

البته، هرچند رهبران عراق برای فریب افکار عمومی و تحت تأثیر قرارداد تصمیما و رفتار کشورهای دیگر از این جنگ به جنگ عرب و فارس یا نبرد قادسیه که یادآور تاریخ صدر اسلام است، یاد می‌کردند و می‌کوشیدند با خطرناک جلوه دادن انقلاب اسلامی ایران و احتمالاً، بنیادگرایی ناشی از آن، رهبران عرب را بترسانند و خود را ناجی جامعه عرب نشان دهند، اما از آنجا که ملت و جامعه ایران مانند دیگر کشورهای عرب مسلمان بودند و همچنین، حمایت برخی از کشورهای عرب از ایران در مقابل عراق باعث شد تا این شیوه عراق و ناسیونالیسم عربی صدام کارآیی چندانی نداشته باشد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، ضمن بررسی چند دیدگاه عمده فلسفی درباره علل آغاز جنگ، متغیرهای طرح شده در آنها بر جنگ هشت ساله تطبیق داده شد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود تأکید اصلی دیدگاه‌های مزبور بر ابعاد منفی طبیعت انسانی بود، یعنی اینکه از آنجا که انسان موجودی دو بعدی است و عقل و شهوت، خیر و شر، فضیلت و رذیلت در نهاد آن قرار داده شده است، در صورت جنبه منفی انسان، یعنی شهوت یا شر یا رذیلت بر جنبه مثبت آن، وقوع جنگ را می‌توان یکی از نتایج این امر دانست. هرچند برخی از اندیشمندان چون

بازدارنده بین‌المللی علت دیگری بود تا عراق با آسودگی بیشتری نسبت به حمله به ایران اقدام کند و آن را تا آخر جنگ ادامه دهد.

پیش از جنگ نیز، این امر در سخنان و رفتارهای دولتمردان عراق به وضوح نمایان بود. عراق از سال ۱۳۵۸، اقدامات سیاسی و نظامی خود را در خوزستان ایران آغاز و به مرور، آنها را تشدید کرد و رنگ و بوی نظامی بیشتری به آنها داد. صدام برای حل و فصل اختلافات خود با ایران نخواست از ابزارها و شیوه‌های حقوقی بهره‌گیرد و در آغاز کار، به طور رسمی، به سازمانهای جهانی چون شورای امنیت متوسل نشد؛ چرا که چنین سازمانهایی نمی‌توانستند از طریق سیاسی تأمین‌کننده اهداف توسعه‌طلبانه عراق باشند. عراق به راه‌حلهای سیاسی به منزله شیوه مستقلاً توجه نداشت و پس از انجام اقدامات نظامی از این طریق، کوشید تا اقدامات نظامی خود را توجیه و حمایت بین‌المللی از آن را فراهم کند یا مانع از تلاش آنها در محکومیت خود شود، به بیان دیگر، در استراتژی عراق در سال ۱۳۵۹، شیوه‌های سیاسی در خدمت اقدامات و ابزارهای نظامی بودند، نه برعکس آن.

۶) جنگ برای صلح

جنگ برای تحقق صلح در دیدگاه‌های اگوستین و کانت بیان شده است؛ چرا که آنها جزء گروه خوش‌بینان نسبت به جنگ هستند، همان‌طور که بیان شد اگوستین جنگ را برای استقرار صلح و ایجاد آرامش نوین و عبور از دنیای خاکی برای رسیدن به شهر خدا تجویز می‌کند. کانت نیز ضمن توجه به واقعیت جنگ از نگاه خوش‌بینانه آن را برای تحقق صلح لازم می‌داند.

با ملاحظه دلایل مختلف وقوع جنگ ایران و عراق، این نتیجه به دست می‌آید که هیچ‌یک از دلایل و حتی اهداف جنگ هشت ساله را نمی‌توان در چهارچوب صلح‌طلبی و برای تحقق صلح تبیین کرد. همان‌طور که در موارد پیشین بیان شد، زمامداران عراق به دنبال اهداف و منافع نامشروع و غیرقانونی بودند و نمی‌توان اقدامات آنها را در راستای تحقق صلح جهانی یا منطقه‌ای یا جنگ‌رهایی بخش یا آزادی بخش قلمداد کرد. در این دوره، به خاک کشور آنها هیچ‌گونه تجاوزی نشده بود و مسئولان ایران بیش از آنکه به فکر سیاست خارجی خود باشند، گرفتار مسائل داخلی بودند. در عین حال، حمله عراق به ایران در قالب هیچ یک از عناوین جنگ انقلابی، جنگ عادلانه، جهاد، دفاع مردمی،

- تهران: امیرکبیر، صص ۲۷-۲۸.
۱۱. همان؛ ص ۲۹.
۱۲. فاستر؛ پیشین؛ ص ۴۹۰.
۱۳. فریدریک کاپلستون؛ تاریخ فلسفه؛ جلد پنجم ترجمه امیر جلال الدین علم؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۴۶.
۱۴. جونز؛ پیشین؛ ص ۱۲۲.
۱۵. همان؛ ص ۱۲۷.
۱۶. رک به: و.ب گالی؛ فیلسوفان جنگ و صلح؛ ترجمه محسن حکیمی؛ تهران: نشر مرکز، ص ۲۹.
۱۷. همان؛ ص ۳۴.
۱۸. رک به:
- رامین جهاننگلو؛ کلاوزویتس و نظریه جنگ؛ تهران: هرمس، ۱۳۷۸، ص ۲۲.
- Collarry.D.New Usaf. *Clausewitz's Theory: on War and its Application Today*, www.clausewitzsTheory.htm
۱۹. جهاننگلو؛ پیشین؛ ص ۳۴.
20. Usaf, *Op.Cit.*
۲۱. مهدی ادیبی سده؛ پیشین؛ ص ۸۷.
۲۲. همان؛ ص ۸۸.
۲۳. فرهاد درویشی و دیگران؛ ریشه های تهاجم؛ تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۸، صص ۳۲-۳۳.
۲۴. منوچهر محمدی؛ «علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی: یک بررسی همه جانبه» مجموعه مقالات جنگ تحمیلی؛ تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه، ۱۳۷۳، صص ۱۹-۲۲.
۲۵. غلامرضا ثانی نژاد؛ «ریشه یابی تهاجم عراق به ایران»؛ در درویشی پیشین، ص ۲۱۸.
۲۶. محمد درودیان؛ آغاز تا پایان؛ تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ص ۱۷.
۲۷. درودیان؛ پیشین؛ صص ۱۰۵-۱۰۹.
۲۸. ثانی نژاد؛ پیشین؛ ص ۲۱۷.
۲۹. اصغر جعفری ولدانی؛ «اهداف عراق از تجاوز به ایران»، کتاب بازشناسی جنبه های تجاوز و دفاع، تهران: دبیرخانه کنفرانس بین المللی تجاوز و دفاع، جلد دوم، ۱۳۶۸، صص ۷۳-۷۴.
۳۰. ابراهیم انوری تهرانی؛ «تمهیدات رهبران عراق برای تجاوز به قلمرو ایران» همان؛ ص ۲۶.
۳۱. حسین سلامی؛ «علل به وجود آورنده جنگ عراق علیه ایران» مجموعه مقالات انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و نظام بین الملل، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۵۳.
۳۲. علی آقابخش، فرهنگ علوم سیاسی، پیشین، ص ۲۲۴.

ماکیاول این ویژگی را در انسان نکوهش نمی کنند، اما از آنجا که غالب دیدگاههای طرح شده نگاه سنتی و فلسفی به طبیعت و ماهیت انسان دارند، نسبت به عملکرد و آینده او نگران هستند.

در جنگ ایران و عراق، با توجه به دیدگاهها و متغیرهای مورد بحث، مهم ترین علت همان غلبه عنصر شهوت، رذیلت و شر اخلاقی زمامداران عراق بر ابعاد دیگر آنهاست، یعنی اگر زمامداران عراق و در رأس آنها، صدام، با وجود فراهم بودن همه شرایط دیگر برای حمله به ایران، فردی خودخواه، زیاده طلب، متجاوز و غیره نبود، قطعاً، چنین حادثه ای رخ نمی داد؛ بنابراین، از زاویه دیدگاههای مزبور علت العلل آغاز جنگ هشت ساله را می توان تباهی و فساد اخلاقی زمامداران عراق و در رأس آنها، صدام تلقی کرد که چنین فاجعه بزرگی را پدید آوردند و از آنجا که حکومت وی ادامه داشت، در سالهای بعد، حمله عراق به کویت و سپس، قدرت یابی نظامی دوباره عراق و امکان دست یابی به سلاح هسته ای برای تهدید دیگران هم پدید آمد.

یادداشتها

1. Alex Moseley, "the philosophy of war", the internet Encyclopedia of philosophy, and Brian orend, "War", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, www.war-stanFord.htm
۲. مهدی ادیبی سده؛ جامعه شناسی جنگ روندهای نظامی؛ تهران: سمت ۱۳۷۹، ص ۶۰ و رک به:
- Moseley, *Op. Cit.*
۳. روسک جوزف و رولندن وارن؛ مقدمه ای بر جامعه شناسی؛ ترجمه بهروز نبوی و احمد کریت؛ تهران: کتابخانه فروردین، چاپ دوم، ۱۳۵۵، صص ۲۱۳-۲۱۵.
۴. گاستون بوتول؛ جامعه شناسی جنگ؛ ترجمه هوشنگ فرخجسته؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۸۰، ص ۷۳.
۵. همان؛ ص ۷۷.
۶. رک به:
- مایکل ب فاستر؛ خداوندان اندیشه سیاسی؛ جلد اول ترجمه جواد شیخ الاسلامی؛ تهران: امیرکبیر، صص ۸۵-۸۶ و
- Moseley, *Ibid.*
۷. همان؛ ص ۳۶۲.
۸. همان؛ ص ۴۶۵.
۹. همان؛ ص ۴۶۹.
۱۰. و.ت. جونز؛ خداوندان اندیشه سیاسی جلد دوم؛ ترجمه علی رامین؛